

ایوان کلیما
درمیدای امنیت
و ناامنی
فوغ پورلو



This is a Persian translation of
Between Security and Insecurity

by Ivan Klima

Translated From the Czech into English by Gerry Turner

Thames & Hudson Inc., 1999

Translated by Forough Pourjavari

Agah Publishing House, Tehran, 2014

info@agahpub.ir

سرشناسه: کلیما، ایوان، ۱۹۳۱ م. Klima, Ivan

عنوان و نام پدیدآور: در میانه امنیت و ناامنی // ایوان کلیما: ترجمه‌ی فروغ پوری‌اوری.

مشخصات نشر: تهران: آگه، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص.

شابک: 978-964-329-228-7

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.

یادداشت: کتاب حاضر از متن انگلیسی با عنوان "Between Security and Insecurity" به فارسی

برگردانده شده است.

موضوع: ارزش‌های اجتماعی

موضوع: مسائل اجتماعی

موضوع: اخلاق اجتماعی

شناسه افزوده: پوری‌اوری، فروغ، ۱۳۳۴ م. مترجم.

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ ک/۸۵۴/۱۶۶۸۱

رده‌بندی دیویی: ۳۰۲/۳۷۲

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۳۴۷۳۸۳۹



ایوان کلیما

در میانه‌ی امنیت و ناامنی

ترجمه‌ی فروغ پوری‌اوری

چاپ یکم ترجمه‌ی فارسی: زمستان ۱۳۹۳، حروف‌نگاری و آماده‌سازی: دفتر نشر آگه

صفحه‌آرایی: نفیسه جعفری

لیتوگرافی طاووس‌رایانه، چاپ سهند، صحافی چاوش

شمارگان: ۲,۳۰۰ نسخه

طراح: وادیع علی حسینی‌خانی

فهرست: www.agahbookshop.ir

۸,۰۰۰ تومان

فهرست

- ۹ پیش‌گفتار
- ۱۳ فصل ۱: مفهوم جدید زمان
- ۲۱ فصل ۲: باور سکولار جایگزین
- ۲۷ فصل ۳: خرد و بی‌خردی
- ۳۳ فصل ۴: تب سرگرمی
- ۴۱ فصل ۵: دنیای ساختگی
- ۴۹ فصل ۶: بی‌عاطفگی و پرخاشجویی
- ۵۵ فصل ۷: بت‌های مدرن
- ۶۳ فصل ۸: کناره‌گیری هنر
- ۷۱ فصل ۹: سه بعد زندگی
- ۷۷ فصل ۱۰: امید
- ۸۳ فصل ۱۱: عشق
- ۹۱ فصل ۱۲: پایان هزاره
- ۹۵ فصل ۱۳: خانواده
- ۹۹ فصل ۱۴: مدرسه
- ۱۰۳ فصل ۱۵: رسانه‌های همگانی
- ۱۰۷ فصل ۱۶: جنبش‌های تحول‌خواهانه
- ۱۱۱ فصل ۱۷: جوانان با بصیرت
- ۱۱۵ فصل ۱۸: آیا دلیلی برای امیدوار بودن هست؟
- ۱۲۱ فصل ۱۹: یک فلسفه‌ی نوین

پیش‌گفتار

وقتی یوریک بلومفیلد^۱ از من خواست برای مجموعه‌ی دورنمای آینده کتابی درباره‌ی موضوع امنیت و ناامنی بنویسم و افزون بر آن خواست که در صورت امکان از بدبینی پیش از حد پرهیز کنم، دودل ماندم. این برداشت همگانی وجود دارد که خوش‌بینی یا بدبینی نوعی نگاه به زندگی است، و من در تمام عمرم از نوشتن مطلبی که با نوع نگاه‌ام به زندگی تناقض داشته، خودداری کرده‌ام. در این صورت، خوش‌بین‌ام یا بدبین؟

دوران کودکی‌ام خیلی راحت نگذشت، چون یک چهارم‌اش در اردوگاه کار اجباری سپری شد. بیش‌تر ارتباط‌ها و دوستی‌های کودکی‌ام ناپود شدند. جلوی چشم‌ام آن‌قدر مرده و آدم رو به موت دیدم که بی‌تردید رویم تأثیر گذاشته است. اما وقتی جنگ تمام شد و توانستم از آن جان سالم به‌در ببرم، این فکر در جایی از ناخودآگاه‌ام جای‌گیر شد که اگر آن موقع توانستم از وحشت جنگ جان به‌در ببرم، پس تاب تحمل هر چیز دیگری را هم خواهم داشت. شاید به همین دلیل بوده که وقتی یکی از نویسندگان ممنوع‌القلم چکسلواکی شدم، همکاران‌ام به من به چشم یک آدم همیشه خوش‌بین نگاه می‌کردند و نودم می‌آمدند تا دلگرم شوند.

از این لحاظ کتاب‌هایم چگونه‌اند؟ کار نقد ادبی پرداختن به این پرسش نیست که کتاب خوش‌بینانه است یا بدبینانه. از سوی دیگر، خوانندگان قویاً بر

پیام کتاب‌ها و قوف دارند. برخی از خوانندگان‌ام به من می‌گویند که کتاب‌هایم غمگین‌شان می‌کند، اما دیگران می‌گویند که، به عکس، کتاب‌هایم روحیه‌شان را تقویت می‌کند. خودم فکر می‌کنم که اولین کتاب‌هایم، از جمله کشتی‌ای به نام امید^۱ (۱۹۷۰) خیلی هم روحیه تقویت‌کن نبوده‌اند. در آن ایام هنوز به شدت دل‌مشغول فکر مرگ و تجربه‌ام از قدرت درنده‌خویی بشر بودم و این نگرانی را داشتم که هر آن ممکن است سر و کله‌ی یک منجی دغل‌باز پیدا شود و به مردم امیدهای دروغین بدهد و آن‌ها را به سمت فاجعه‌ی جدیدی بکشاند (خطری که، از قضا، هم‌چنان به قوت خود باقی است و سعی می‌کنم نشان‌اش بدهم).

اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ رمان فوق‌العاده پُرکشش یک نویسنده‌ی مهم یهودی-آمریکایی را خواندم. کتاب لحنی به شدت انتقادی داشت و نویسنده تقریباً چون پیامبری عهد عتیق، سخت به کوتاه‌بینی بشر و بی‌معنی بودن هدف‌هایی که اکثر مردم جامعه‌ی معاصر آمریکا برای خودشان تعیین می‌کنند می‌تاخت. به ذهن‌ام رسید که ادبیات غالباً نقش پیامبرانه‌ی محکوم کردن شیوه‌ی زندگی‌مان را به خود می‌گیرد، اما فاقد امیدی است که پیامبران عهد عتیق عرضه می‌کردند - پروردگار عالم با بشر میثاقی امضا کرده که در آن قول داده مادام که بشر به او وفادار بماند، پشت و پناه‌اش خواهد بود، و هم از این‌رو هدف تمام تلاش‌ها مان باید پروردگار باشد. آن موقع به ذهن‌ام رسید که ادبیاتی که مردم را سرزنش می‌کند و هیچ راه‌حلی هم ارائه نمی‌دهد، فقط احساس درماندگی و واپسوستگی انسان‌ها را تشدید می‌کند. ادبیات باید به مردم امید بدهد - امیدی که هیچ ربطی به ثروت ندارد و لزوماً در جایی که مردم صدها و هزاران سال به دنبال‌اش گشته‌اند یافت نمی‌شود. من در رمان‌ام عشق و آشغال^۲ که در ۱۹۹۰ منتشر شد، نوشته‌ام:

من هنوز باور دارم که ادبیات با امید و با زندگی‌ای آزاد در بیرون از دیوارهای قلعه‌ای که در خود محصورمان کرده، فصل مشترک دارد. ما بیش‌تر وقت‌ها این دیوارها را نمی‌بینیم و به‌علاوه خودمان هم خودمان را در آن‌ها محصور می‌کنیم. من زیاد مجذوب کتاب‌هایی نمی‌شوم که

نویسنده‌شان فقط درماندگی وجودی و نومیدی و شرایط بشر، نومیدی ناشی از وجود فقر و ثروت و پایان‌پذیر بودن زندگی و موقتی بودن احساسات را به تصویر می‌کشند. نویسنده‌ای که فقط همین حرف‌ها را بلد است، بهتر است هیچ نگوید.

انسان چشم‌انداز را در می‌نوردد، به دنبال امید می‌گردد و منتظر معجزه است، منتظر کسی است که جواب سؤال‌هایش را بدهد...

به نظر من می‌آید که در میان کسانی که درباره‌ی آینده‌ی بشریت و این سیاره به گونه‌ای مسئولانه می‌اندیشند، تعداد خوش‌بین‌ها اندک است. به نظر من، دونلا و دیس میدوز در اثر پژوهشی درخشان خود *فراسوی محدوده‌ها*^۱ (۱۹۹۲) که حاوی بیش از آن‌ها درباره‌ی یک آینده‌ی ادامه‌پذیر است، در زمره‌ی خوش‌بین‌ترین‌ها هستند. نتایجی که از مدل‌های کامپیوتری آن‌ها بیرون می‌آید و عمدتاً به عوامل مادی، رشد جمعیت، شناختی و فناوری می‌پردازد، بسیار متقاعدکننده است، اما آن‌چه را که آن‌ها به هر حال نتوانسته‌اند مورد توجه و بررسی دقیق قرار دهند، جنبه‌های معنوی است: آداب و رسوم مان و آرزوهایمان؛ و نیز این واقعیت را که در کنار انسان‌های متفکر، صدها میلیون آدم بی‌منطق و تبهکار هم وجود دارند؛ و در کنار انسان‌هایی که از ویژگی تجملی توجه به آینده‌ی این سیاره برخوردارند، صدها میلیون آدم دیگر هم وجود دارند که تنها دل‌مشغولی‌شان این است که چطور می‌توانند گرسنگی را موقتاً به تعویق بیندازند. این عوامل چنان متغیر و غیرقابل اندازه‌گیری‌اند که به دشواری می‌توان برنامه‌ای کامپیوتری درست کرد که توان ارزیابی کردن‌شان را داشته باشد. این کار را فقط خودمان می‌توانیم انجام بدهیم، و قضاوت انسان‌ها به شدت شخصی است.

نمی‌دانم تا چه حد تحت تأثیر گزارش اصلی باشگاه رم زیر عنوان *محدوده‌های رشد* (میدوز و دیگران)^۲ و دیدگاه‌های این گزارش درباره‌ی «وضعیت ناگوار بشر» قرار گرفتم، اما حتی قبل از انتشار آن در ۱۹۷۲، عقیده

داشتیم که تمدن ما خودخواه و اسرافکار است و در نتیجه غیر اخلاقی است. من اطمینان دارم که ما داریم به لحظه‌ای نزدیک می‌شویم که در آن، نه فقط موضوع بقای تمدن مان، بلکه مسئله‌ی خود حیات، برای کل بشریت زیر سؤال می‌رود. ما بیگانه موجودات زنده‌ای هستیم که از قدرت تفکر انتزاعی برخورداریم و بی تردید در لحظات بحرانی، قدرت اندیشه‌ی بشر توان یافتن راه‌حل‌های مثبت و ارزشمند را دارد. متأسفانه، در لحظات سرنوشت‌سازی از این دست، همیشه صدای تفکر پیروز نمی‌شود. نمی‌دانم تأملات‌ام خوش بینانه به نظر خواهد آمد یا نه، اما به موضوع رفتن به دنبال امید هم خواهیم پرداخت.

www.ketaboo.ir